

اَلدَّرسُ السّابِعُ برگرد

﴿ ... لَيسَ لِلْإنسانِ إلّا ما سَعىٰ ﴾ اَلنَّجم: ۳۹

انسان چیزی جز آنچه را تلاش کرده است، ندارد.

لا تَقنَطوا

نا امید نشوید

«مَن طَلَبَ (فعل شرط) شيئاً وَ جَدَّ وَجَدَ (جواب شرط)» رَسولُ اللّهِ ﷺ

هرکس چیزی را بخواهد و بکوشد، می‌یابد.(هرکس چیزی را خواست و کوشید، یافت.)

لا مُشكِلَةَ قادِرَةٌ عَلىٰ هَزيمَةِ الشَّخصِ الَّذي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللّهِ وَ يَعتَمِدُ عَلىٰ نَفسِهِ وَ قُدُراتِهِ.

هیچ مشکلی نیست که قادر به شکستِ شخصی باشد که به خدا توکّل می‌کند و به خودش و توانمندی‌هایش تکیه می‌کند.

كَثيرٌ مِنَ النّاجِحينَ أثاروا إعجابَ الْآخَرينَ (اسم تفضیل/مضاف الیه)؛ بسیاری از افراد موفّق موجب شگفتیِ دیگران شده‌اند؛

مَعَ أَنَّهُم **كانوا** مُعَوَّقينَ أوْ فُقَراءَ أَو **كانوا يُواجِهونَ** مَشاكِلَ كَثيرَةً في حَياتِهِم، وَ مِنْ هٰؤلاءِ:

با وجود اینکه معلول یا فقیر **بوده‌اند**، یا در زندگیشان با مشکلات بسیار **روبه‌رو می‌شدند**، از آن جمله:

اَلْأُستاذُ **مَهدِيّ آذَرِيَزدِيّ** وَ هوَ أَشهَرُ (اسم تفضیل/خبر) كاتِبٍ لِقِصَصِ الْأَطفالِ، في السَّنَةِ الْعِشرينَ (عدد ترتیبی/صفت) مِن عُمرِهِ **كانَ** عامِلاً بَسيطاً، ثُمَّ **صارَ** بائِعَ الْكُتُبِ، وَ لَمْ يَذهَبْ إلَى الْمَدرَسَةِ في حَياتِهِ.

استاد مهدی آذریزدی نامدارترین نویسندهٔ داستان‌های کودکان، در سنّ بیست سالگی کارگری ساده **بود**، سپس کتابفروش **شد**، در حالی که در[طولِ] زندگی‌اش به مدرسه نرفته بود.

مَهتاب نَبَويّ بِنْتٌ وُلِدَتْ بِدونِ يَدَيْنِ، وَ رَغْمَ ذٰلِكَ ما يَئِسَتْ

مهتاب نبوی، دختری که بدون دست به دنیا آمد، با این وجود نومید نشد.

وَ حاوَلَتْ أَنْ تَكونَ ناجِحَةً في حَياتِها وَ تَتَغَلَّبَ عَلىٰ مُشكِلَتِها وَ تَقْضِيَ أَوقاتَها في الْكِتابَةِ وَ السِّباحَةِ وَ الرِّياضَةِ.

و او سعی کرد در زندگی‌اش موفق باشد و بر مشکلش غلبه کند و اوقات خود را صرف نوشتن، شنا و ورزش کند.

فَأَلَّفَتْ كِتابَيْنِ في السّابِعَةَ عَشَرَ مِن عُمرِها . تَخَرَّجَتْ مَهتاب مِن جامِعَةِ شيراز في فَرعِ عِلْمِ الْأَحياءِ.

در هفده سالگی، دو کتاب نوشته بود. مهتاب از دانشگاه شیراز در رشته زیست‌شناسی فارغ‌التحصیل شد.

إنَّها حَصَلَتْ عَلَى الْأَوسِمَةِ الْمُتَعَدِّدَةِ في السِّباحَة.

او در شنا مدال‌های متعددی کسب کرده است.

تَعتَقِدُ مَهتاب بِأَنَّها لَيسَتْ مُعَوَّقَةً، وَ تَقولُ: «إنّي مُختَلِفَةٌ عَنِ الْآخَرينَ.»

مهتاب معتقد است که معلول نیست و می‌گوید: «من با دیگران متفاوت هستم.»

وَ هذا هوَ السَّبَبُ الرَّئيسيُّ الَّذي ساعَدَها في نَجاحاتِها.

این دلیل اصلی است که به او در موفقیت‌هایش کمک کرده است.

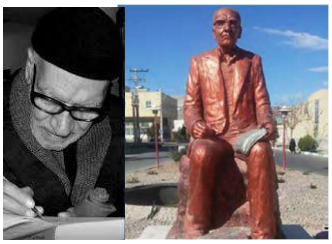
DaneshSad دانش صد

كريستي بِراون وُلِدَ في أُسرَةٍ فَقيرَةٍ وَ كانَ مُصاباً بِالشَّلَلِ الدِّماغيِّ، وَ **لَم يَكُنْ** قادِراً عَلَى السَّيرِ وَ الْكَلامِ. فَساعَدَتْهُ أُمُّهُ.
کریستی براون در خانواده ای فقیر به دنیا آمد، و دچار فلج مغزی بود، قادر به حرکت و سخن گفتن **نبود**. بنابراین، مادرش به او کمک کرد.

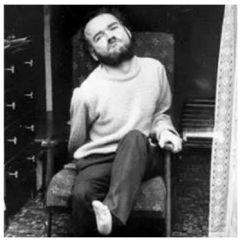
في يَومٍ مِنَ الْأَيّامِ أَخَذَ كريستي قِطعَةَ طَباشيرَ بِقَدَمِهِ الْيُسرىٰ وهيَ الْعُضوُ الْوَحيدُ الْمُتَحَرِّكُ مِنْ بَينَ أَطرافِهِ الْأَربَعَةِ وَ رَسَمَ شَيئاً.
در روزی از روزها کریستی با پای چپش که تنها اندامِ متحرّک از بین دست‌ها و پاهایش بود تکّهٔ گچی را برداشت و چیزی را نقّاشی کرد.

وَ مِنْ هُنَا ابْتَدَأَتْ حَياتُهُ الْجَديدَةُ. اِجتَهَدَ كريستي كَثيراً، وَ **أَصبَحَ** رَسّاماً وَ شاعِراً وَ أَلَّفَ كِتاباً بِاسْمِ «قَدَميَ الْيُسْرىٰ»،
و از همین‌جا زندگیِ نوینش آغاز شد. کریستی بسیار تلاش کرد، و نقّاش و شاعر **شد** و کتابی به نامِ «پای چپم» تالیف کرد.

فَـ**أَصبَحَ** الْكِتابُ في ما بَعدُ فِلْماً حَصَلَ عَلىٰ جائِزَةِ أوسكار.
این کتاب بعدها فیلمی **شد** که جایزهٔ اسکار را به دست آورد.(موفّق به دریافت جایزهٔ اسکار شد.)


مهدی آذریزدی


مهتاب نبویّ


کریستی براون

✿ المُعجَم ✿ برگرد

أطراف: دست و پا و سر **أطرافُهُ الأربَعَةُ:** دست‌ها و پاهایش **أنْ تَتَغَلَّبَ:** که چیره شود **أنْ تَقضي:** که بگذراند **أوسِمَة:** نشان‌های شایستگی «مفرد: وِسام»	**رَسّام:** نقّاش **رَغْمَ:** با وجودِ **سَعىٰ:** تلاش کرد (مضارع: يَسْعَى) =جَدَّ، اِجتَهَدَ، حاوَلَ **شَلَل دِماغيّ:** فلج مغزی **طَباشير:** گچ نوشتار	**مُصابٌ بِـ :** دچارِ **مَعَ أنّ:** با اینکه **مُعَوَّق:** معلول، جانباز **واجَهَ :** روبه رو شد (مضارع: يُواجِهُ) **وُلِدَتْ:** زاده شد **هَزيمَة:** شکست دادن، شکست **يُسْرىٰ:** چپ = يَسار ≠ يَمين

حَولَ النَّصّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الأَسئِلَةِ التّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرسِ.

۱- ما هُوَ السَّبَبُ الرَّئيسيُّ الَّذي ساعَدَ مَهتابِ في نجاحاتِها؟ - **تَعتَقِدُ مَهتاب بِأَنَّها لَيسَتْ مُعَوَّقَةً، وَ تَقولُ: «إنّي مُختَلِفَةٌ عَنِ الْآخَرينَ .**

دلیل اصلی که به مهتاب در رسیدن به موفقیت‌هایش کمک کرد چیست؟ - مهتاب معتقد است که معلول نیست و می‌گوید: «من با دیگران متفاوت هستم.»

۲- كَمْ سَنَةً كانَ عُمْرُ آذَرِيَزدي عِنْدَما كانَ عامِلاً بَسيطاً؟ - **في السَّنَةِ الْعِشرينَ مِن عُمرِهِ كانَ عامِلاً بَسيطاً.**

آذر یزدی وقتی کارگر ساده‌ای بود، چند ساله بود؟ - در ۲۰ سالگی، کارگری ساده بود.

۳- أَيُّ مُشكِلَةٍ قادِرَةٌ عَلىٰ هَزيمَةِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللّٰهِ؟ - **لا مُشكِلَةَ قادِرَةٌ عَلَى هَزيمَةِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللّٰهِ.**

کدام مشکل قادر به شکستِ توکّل کننده به خداوند است؟ - هیچ مشکلی قادر به شکستِ توکّل کننده به خداوند، نیست. (چه مشکلی می‌تواند کسی را که به خدا توکل می‌کند، شکست دهد؟ - هیچ مشکلی نمی‌تواند کسی را که به خدا توکل می‌کند، شکست دهد.) اسم فاعل و مصادر را می‌توان به شکل فعل ترجمه کرد ولی ترجیح کتاب به ترجمه به شکل اسم فاعلی است.

٤- مَنْ ساعَدَ كريستي في جُهودِهِ وَ نَجاحِهِ؟ - **ساعَدَتْهُ أُمُّهُ**

چه کسی به کریستی در تلاش و موفقیتش کمک کرد؟ - مادرش به او کمک کرد. («جُهود و نَجاح» مصدر هستند)

٥- ما اسْمُ كِتابِ كريستي بِراون؟ - **قَدَميَ الْيُسرىٰ**

نام کتاب کریستی براون چیست؟ - پای چپم

إعلَموا برگرد

مَعاني الْأَفعالِ النّاقِصَة

فعل های پرکاربرد «**كانَ**، **صارَ**، **لَيسَ** و **أَصْبَحَ**» افعال ناقصه نام دارند.

كان چند معنا دارد:

۱- به معنای «**بود**»؛ مثال :كانَ الْبابُ مُغْلَقاً. در بسته بود.

۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿ إِنَّ اللّٰهَ كانَ غَفوراً رَحيماً ﴾ الأحزاب:٢٤

بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:
کان یکون کُن

۳- كانَ به عنوانِ «**فعل کمکی سازندهٔ معادل ماضی استمراری**»؛ مثال: كانوا يَسْمَعونَ: می‌شنیدند.

٤- كانَ به عنوانِ «**فعل کمکی سازندهٔ معادل ماضی بعید**»؛ مثال: «كانَ الطّالِبُ سَمِعَ» و «كانَ الطّالِبُ قَد سَمِعَ» به این معناست: «دانش‌آموز شنیده بود».

DaneshSad دانش صد

۵- «**كانَ**» بر سر «**لِـ**» و «**عِنْدَ**» معادل فارسیِ «**داشت**» است؛ مثال:
كانَ لـي خاتَمٌ فِضَّةٍ. انگشتر نقره داشتم. كانَ عِندي سَريرٌ خَشَبيٌّ. تختی چوبی داشتم.
مضارع كانَ «يَكونُ» به معنای «**می‌باشد**» و امر آن «كُنْ» به معنای «**باش**» است.

✪ **صارَ** و **أَصْبَحَ** به معنای «**شد**» هستند. مضارع صارَ «يَصيرُ» و مضارعِ أصبَحَ «يُصبِحُ» است؛ مثال:
﴿ ... أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً[۷۷] ﴾ اَلْحَجّ:۶۳
از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می‌شود.

شکل ماضی مضارع دارد:
صار یصیر
أصبح يُصبِحُ من باب إفعال

نَظَّفَ[۷۸] الطُّلّابُ مَدرَسَتَهُم، فَصارَتِ الْمَدرَسَةُ نَظيفَةً.
دانش‌آموزان مدرسه‌شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

✪ **لَيْسَ** یعنی «**نیست**»؛ مثال:
﴿ ... يَقولونَ بِأَفْواهِـهِم ما لَيْسَ في قُلُوبِـهِم وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِما يَكتُمونَ ﴾ آل‌عِمران:۱۶۷
با دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند داناتر است.

لیس: مضارع و امر ندارد.
فعل ماضی است با مفهوم مضارع

وقتی این افعال بر سر جملهٔ اسمیّه (که از مبتدا و خبر **ظاهر** تشکیل می‌شود) می‌آیند، خبر را منصوب می‌کنند؛ مثال:

اَلْبُستانُ جَميلٌ. — مبتدا و مرفوع خبر و مرفوع

صارَ الْبُستانُ جَميلاً[۷۹]. — فعل ناقص اسم صار و مرفوع خبر صار و منصوب

امری ثابت و همیشگی= است

كه إختَبِر نَفسَكَ (۱): عَيِّنِ اسْمَ الْأَفعالِ النّاقِصَةِ وَ خَبَرَها.

۱- **كانَ** رَسولُ اللّهِ ﷺ **أُسْوَةً حَسَنَةً لِلْعالَمينَ.**
فرستادهٔ خدا الگویی نیکو برای جهانیان است.
كانَ: فعل ناقص / رسولُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / أُسْوَةً: خبر فعل ناقص و منصوب

۲- **صارَ** (شد) **كُلُّ مَكانٍ مَمْلوءً بِالْأَزهارِ الْجَميلَةِ.**
همه جا پر از شکوفه‌های زیبا شد.
صارَ: فعل ناقص / كُلُّ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مَمْلوءً: خبر فعل ناقص و منصوب

۳- **أَصْبَحَ** (شد) **الشّاتِمُ نادِماً مِنْ عَمَلِهِ الْقَبيحِ.**
دشنام دهنده از کار زشتش پشیمان شد.
أَصْبَحَ: فعل ناقص / الشّاتِمُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / نادِماً: خبر فعل ناقص و منصوب

٤- **لَيْسَ** (نیست) **الكاذِبُ مُحْتَرَماً عِندَ النّاسِ.**
دروغگو نزد مردم مورد احترام نیست.
لَيْسَ: فعل ناقص / الكاذِبُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مُحْتَرَماً: خبر فعل ناقص و منصوب

---

[۷۷] **اَلْمُخْضَرَّة:** سرسبز/ اسم مفعول از فعل ثلاثی مزید، ماضی آن «إخضَرَّ»، مضارع آن «يخضَرُّ» و مصدرش می‌شود: «اِخضِرار»
[۷۸] **نَظَّفَ:** تمیز کرد
[۷۹] «اسم افعال ناقصه» فقط در حالتِ ظاهر تدریس شده و «خبر مقدَّم» تدریس نشده است.

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

٥- أ لَيْسَ الصَّبْرُ مِفْتاحَ الْفَرَجِ؟ (نیست)
آیا صبر کلید گشایش نیست؟
لَيْسَ: فعل ناقص / الصَّبْرُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مِفْتاحَ: خبر فعل ناقص و منصوب

إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمْ هٰذِهِ الْآياتِ.

١- ﴿ وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ﴾ مريم: ٥٥ (فعل کمکی(معین) ومعادل ماضی استمراری)
و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد.

٢- ﴿ أَوْفوا[٨٠] بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْئولاً ﴾ الْإسراء: ٣٤ (امری ثابت و همیشگی= است / عهد و پیمان مورد سوال است یا از عهد و پیمان سوال می شود.)
و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.

٣- ﴿ ... يَقولونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلوبِهِمْ ﴾ الْفَتح: ١١ (فعل ناقص به معنای «نیست»)
چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبانهای خویش می رانند.

٤- ﴿ لَقَدْ كانَ فِي يوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آياتٌ[٨١] لِلسّائِلينَ ﴾ يوسُف: ٧ (امری ثابت و همیشگی= لقد کان: بوده است. / لام مفتوح برای تاکید است.)
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است (بوده است).

٥- ﴿ وَ اذْكروا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُم إِذْ كُنتُم أَعداءً فَأَلَّفَ[٨٢] بَيْنَ قُلوبِكُم فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً ﴾ آل‌عِمران: ١٠٣
نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید.

اَلتَّمارين برگرد

اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحيحَةَ وَ غَيرَ الصَّحيحَةِ حَسَبَ الْحَقيقَةِ. ☑ ☒

١- «اَلْعُمّالُ» يَشتَغِلونَ فِي الْإدارةِ وَ «الْمُوَظَّفونَ» يَعْمَلونَ فِي الْمَصانِعِ. ✘
«کارگران» در اداره و «کارمندان» در کارخانه‌ها کار می‌کنند.

٢- «اَلطَّباشيرُ» مادَّةٌ بَيضاءُ أَوْ مُلَوَّنَةٌ يُكْتَبُ بِها عَلَى السَّبّورَةِ وَ مِثْلِها. ✓
«گچ»، ماده‌ای سفید یا رنگی است که با آن روی تخته سیاه و مانند آن نوشته می‌شود.

٣- «اَلْمُخضَرَّة» صِفَةٌ لِأَرضٍ ذات أشجارٍ وَ نَباتاتٍ قَليلَةٍ. ✘
«سرسبز» ویژگی زمینی است که درختان و گیاهان کمی دارد.

٤- «اَلْوِسامُ» هوَ ما يُعَلَّقُ عَلىٰ صَدرِ مَنْ أحسَنَ عملاً. ✓
«مدال» چیزی است که به سینه کسی که کاری را خوب انجام داده است، آویزان می‌شود.

٥- اَلْأُسْتاذ آذَرَ يَزْدي أَشْهَرُ كاتِبٍ فِي عِلْمِ الْأَحياءِ . ✘
استاد آذر یزدی مشهورترین نویسنده در زیست‌شناسی است.

---

[٨٠] **أَوْفوا** :وفا کنید (فعل أمر من باب إفعال)/ املای صحیح کلمه«مسئول» در عربی به این شکل است: «مَسؤول»
[٨١] **آيات**: نشانه‌ها
[٨٢] **أَلَّفَ**: همدل کرد، به هم پیوست

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمرينُ الثّاني: تَرْجِمِ الْجُمَلَ التّاليَةَ.

۱- كُنْتُ أَكْتُبُ إجاباتي. جواب‌هایم را می‌نوشتم.	۷- يُكْتَبُ مَثَلٌ عَلَى الْجِدارِ. ضرب المثلی روی دیوار نوشته می‌شود.
۲- مَنْ يَكْتُبْ يَنْجَحْ. هرکس بنویسد، موفق می‌شود.	۸- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللَّوْحِ. روی تخته نوشته شده است.
۳- لا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. روی درخت ننویس.	۹- أُكْتُبْ بِخَطٍّ واضِحٍ. با خطی واضح بنویس.
۴- كانوا يَكْتُبونَ رَسائِلَ. نامه‌هایی می‌نوشتند.	۱۰- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجابَةَ. برایت جواب را خواهم نوشت.
۵- لَمْ يَكْتُبْ فيهِ شَيْئاً. در آن چیزی ننوشت.	۱۱- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. جمله‌ای نخواهم نوشت.
۶- أَخَذْتُ كِتاباً رَأَيْتُهُ. کتابی را که دیده بودم(دیدم) گرفتم.	

اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَ الْأَحاديثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنكَ.

۱- ﴿وَ لا تَيْأَسوا مِنْ رَوْحِ[۸۳] اللّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلّا الْقَوْمُ الْكافِرونَ﴾ يوسُف:۸۷ (اَلْجارَّ وَالْمَجرورَ)

(فعل نهی مخاطب: لا تَيْأَسوا — مضارع منفی: لا يَيْأَسُ — فاعل: رَوْح)

و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافر(گروه کافران هم گفته اند) کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (تنها مردم کافر از رحمت خدا نا امید می‌شود.)

اَلْجارَّ وَالْمَجرورَ : مِنْ رَوْحِ

۲- لَيْسَ الْحَليمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ، وَ إذا قَدَرَ انْتَقَمَ، إِنَّمَا الْحَليمُ مَنْ إذا قَدَرَ عَفا، وَ كانَ الْحِلْمُ غالِباً عَلىٰ كُلِّ أَمْرِهِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ (اِسْمَ الْفِعْلِ النّاقِصِ وَ خَبَرَهُ)

(نیست: لَيْسَ — فقط: إِنَّمَا — عطف به جواب شرط معادل مضارع التزامی(باشد): كانَ)

بردبار کسی نیست که ناتوان شود پس هجوم آورد، و هرگاه توانمند شود انتقام گیرد؛ بردبار فقط کسی است که هرگاه توانمند شود درگذرد، و بردباری بر هر کارش غالب باشد.

اَلْفِعْلِ النّاقِصِ: لَيْسَ اِسْمَ الْفِعْلِ النّاقِصِ: الْحَليمُ وَ خَبَرَهُ: مَنْ

اَلْفِعْلِ النّاقِصِ: كانَ اِسْمَ الْفِعْلِ النّاقِصِ: الْحِلْمُ وَ خَبَرَهُ: غالِباً

۳- مَنْ أَرادَ أَنْ يَكونَ أَقوَى النّاسِ، فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ. اَلْإمامُ الْكاظِمُ عَلَيهِ السَّلام (اِسْمَ التَّفضيلِ)

(ادات شرط: مَنْ — فعل شرط: أَرادَ — جواب شرط: فَلْيَتَوَكَّلْ)

هر کس بخواهد توانمندترین مردم باشد، پس باید به خداوند توکّل کند.

اِسْمَ التَّفضيلِ: أَقوَى

٤- أَعظَمُ الْبَلاءِ انْقِطاعُ الرَّجاءِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ (الْمُبتَدَأَ وَ الْخَبَرَ)

(اسم تفضیل: أَعظَمُ)

بزرگترین بلا، قطع امید کردن است.

اَلْمُبتَدَأَ: أَعظَمُ وَ الْخَبَرَ: اِنْقِطاعُ

۵- مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصِّعابُ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ (نَوعَ الْفِعلِ وَ صيغَتَهُ)

(فعل شرط: تَوَكَّلَ — جواب شرط: ذَلَّتْ)

هر کس به خدا توکّل کند، سختی‌ها برایش خوار می‌شود.

الفعل: تَوَكَّلَ نَوعَ الْفِعلِ: فعل ماضی وَ صيغَتَهُ: مفرد مذکر غائب

الفعل: ذَلَّتْ نَوعَ الْفِعلِ: فعل ماضی وَ صيغَتَهُ: مفرد مؤنث غائب

[۸۳] اَلرَّوْح: رحمت

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: تَرْجِمِ الْجُمَلَ التّالِيَةَ.

۱- أُريدُ **أَنْ أَكْتُبَ** تَرجَمَةَ النَّصِّ مُستَعيناً بِالْمُعْجَمِ.
می‌خواهم **که** ترجمهٔ متن را با کمک فرهنگ لغت **بنویسم**.

۲- نَصَحَ الْأُستاذُ طُلّابَهُ **لِيَكْتُبوا** بِخَطٍّ واضِحٍ.
استاد دانشجویانش را سفارش کرد **تا** با خطی آشکار **بنویسند**.

۳- **لَنْ أَكْتُبَ** شَيْئاً عَلَى الْآثارِ التّاريخيَّةِ.
روی آثار تاریخی چیزی **نخواهم نوشت**.

٤- **سَأَكْتُبُ** ذِكْرَياتِ السَّفْرَةِ الْعِلْميَّةِ.
خاطرات گردش علمی را **خواهم نوشت**.

٥- **كانَ** زُمَلائي **يَكْتُبونَ** رَسائِلَ.
همکلاسی‌هایم نامه‌هایی **می‌نوشتند**.

اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: عَيِّنِ اسْمَ الْأَفعالِ النّاقِصَةِ وَ خَبَرَها.

۱- أَلا، لَيْسَ الظُّلْمُ باقياً. آگاه باشید، ظلم و ستم ماندگار نیست.
الْفِعْلِ النّاقِص: لَيْسَ اِسْمَ الْفِعْلِ النّاقِص: الظُّلْمُ وَ خَبَرُهُ: باقياً

۲- يُصْبِحُ الْجَوُّ حارّاً غَداً. فردا هوا گرم می‌شود.
الْفِعْلِ النّاقِص: يُصبِحُ اِسْمَ الْفِعْلِ النّاقِص: الْجَوُّ وَ خَبَرُهُ: حارّاً

۳- كانَ الْجُنودُ واقِفينَ لِلْحِراسَةِ. سربازان برای نگهبانی ایستاده بودند.
الْفِعْلِ النّاقِص: كانَ اِسْمَ الْفِعْلِ النّاقِص: الْجُنودُ وَ خَبَرُهُ: واقِفينَ

٤- صارَ الطّالِبُ عالِماً بَعْدَ تَخَرُّجِهِ مِنَ الْجامِعَةِ. دانشجو بعد از دانش‌آموختگی‌اش از دانشگاه، دانا شد.
الْفِعْلِ النّاقِص: صارَ اِسْمَ الْفِعْلِ النّاقِص: الطّالِبُ وَ خَبَرُهُ: عالِماً

اَلتَّمْرينُ الْسادِسُ : عَيِّنِ التَّرجَمَةَ الصَّحيحَةَ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿قالَ رَبِّ إِنّي أَعوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ ما لَيْسَ لي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ٤٧
فعل مضارع — ندارم
گفت :پروردگارا، من به تو ...
الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.
ب) ... پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم. ☑
اَلإِسْمَ النَّكِرَةَ: عِلْمٌ وَ **الْفِعْلَ النّاقِصَ:** لَيْسَ

DaneshSad دانش صد

فعل امر — است
۲- ﴿...وَ اسْأَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللّٰهَ كانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً﴾ اَلنِّساء: ۳۲
الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست. ☑
ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.
الإِسْمَ النَّكِرَةَ: كُلِّ، شَيْءٍ، عَلِيماً وَ **الْفِعْلَ النّاقِص:** كانَ

یدان + ه — بودم
۳- ﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ وَ يَقولُ الْكافِرُ يالَيْتَني كُنْتُ تُراباً﴾ اَلنَّبَأ:۴۰
روزی که...
الف) ...آدمی آنچه [با] دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید :کاش من خاک بودم. ☑
ب) ... مرد آنچه را [با] دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید :من همانند خاک شدم.
اَلْفِعْلَ الْمُضارِعَ: يَنْظُرُ، يَقولُ وَ **الْفِعْلَ النّاقِصَ:** كُنْتُ

کانّ+ مضارع منفی — ماضی استمراری منفی — ماضی منفی — بودم
٤- كُنْتُ ساكِتاً ما قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لاأَعْرِفُ شَيئاً عَنِ الْمَوضوعِ.
الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.
ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی دربارهٔ موضوع نمی‌دانستم. ☑
اَلْمَفْعولَ: كَلِمَةً، شَيئاً وَ **الْجارَّ وَ الْمَجْرورَ:** عَنِ الْمَوضوعِ

معادل ماضی استمراری — شدند
٥- كانَ الشَّبابُ يَلْعَبونَ بِالْكُرَةِ عَلَى الشّاطِئِ وبَعْدَ اللَّعِبِ صاروا نَشيطينَ.
الف) جوانان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند. ☑
ب) مردان در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.
اَلْمَجْرورَ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكُرَةِ ، الشّاطِئِ وَ **الْمُضافَ إِلَيْهِ:** اللَّعِبِ

اَلتَّمْرينُ السّابِعُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْمُناسِبَةَ لِلتَّوضيحِ.

معلول،جانباز — دروازه — گردو
١- اَلشَّخصُ الّذي في جِسمِهِ نَقصٌ. (اَلْمُعَوَّق / اَلْمَرمىٰ / اَلْجَوز)
کسیکه در بدنش نقص و کمبودی وجود دارد.

نقاشی — نقّاش — نقاشی‌ها
٢- مَنْ يَرْسُمُ بِالْقَلَمِ أَشكالاً، أَوْ صُوَراً، أَوْ خُطوطاً. (اَلرَّسْمُ / اَلرَّسّامُ / اَلرُّسومُ)
کسی که با قلم شکل‌ها، یا تصاویر، یا خط‌هایی را می کشد.

جنگ — جشن — تب
٣- حالَةٌ مَرَضِيَّةٌ تَرْتَفِعُ فيها حَرارَةُ الْجِسْمِ. (اَلْحَرْب / اَلْحَفْلَة / اَلْحُمّىٰ)
یک وضعیّت بیمارگونه‌ای که در آن حرارت بدن بالا می‌رود.

کارگر — کارگاه — مزدور
٤- مَنْ يَشْتَغِلُ في مِهْنَةٍ أَو صِناعَةٍ. (اَلْعامِلُ / اَلْمَعْمَلُ / اَلْعَميلُ)
کسی که در یک حرفه یا صنعت کار می‌کند.

شگفت انگیزها — دست‌ها و پاها و سر — تنه
٥- اَلْيَدانِ وَ الْقَدَمانِ وَ الرَّأْس. (اَلْأَعاجيبُ / اَلْأَطْرافُ / اَلْجِذْعُ)
دو دست و دو پا و سر.

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

أَيُّهَا الْأَحِبّاءُ، نَستَودِعُكُمُ[۱] اللّهَ، إلَى اللِّقاءِ،
سَنَلْتَقي[۲] بِكُم إن شاءَ اللّهُ في الصّفِّ
الثّاني عَشَرَ.
نَتَمَنّىٰ[۳] لكُمُ النَّجاحَ، مَعَ السَّلامةِ،
في أَمانِ اللّهِ.

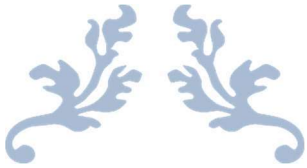
ای دوستان، شما را به خدا می‌سپاریم، به امید دیدار
اگر خدا بخواهد شما را در کلاس دوازدهم دیدار خواهیم کرد.

برایتان آرزوی موفقیّت می‌کنیم، به سلامت
خدا نگهدار

هدیه کنید
فاتحه ای نثار همه پدر و مادرهایی که از دار دنیا رفته‌اند
و پدر و مادر عزیزم (مهدی خوشخو -مریم خوشخو)

۱- **نَستَودِعُ:** می‌سپاریم ۲- **نَلْتَقي:** دیدار می‌کنیم ۳- **نَتَمَنّىٰ:** آرزو می‌کنیم [در حوار داشتیم و لغت جدید نیست و باید مشکی چاپ شود.]

DaneshSad دانش صد



جمع‌های مکسر درس به درس

عربی (۲) پایه یازدهم انسانی

[Document subtitle]



اَلدَّرسُ الثّاني		
الْأدعيَةِ	اَلدُّعاء	دعا
الشُّعَراءُ	اَلشّاعِر	شاعر
أَبياتاً	بَيْت	بیت
دُموعُ	دَمْع	اشک
الْمَصانِعَ	اَلْمَصنَع	انبارهای آب در بیابان، کارخانه
مَحامدِ	مَحْمِدة	ستایش
أَحِبَّة	حبيب	دوست
عُداة	العادي، عادٍ	دشمن، تجاوزگر
الطَّيرِ	اَلطّائِر	پرنده
أَشعارٌ	شِعْر	شعر
التَّراكيبَ	التَّركيب	ترکیب، جفت‌سازی
الدَّوابِّ	دابّة	جنبنده، چارپا
غُصونُ	غُصْن	شاخه
الْأَشجارِ	اَلشَّجَرَة	درخت
الطُّيورِ	اَلطّائِر، الطَّيْر	پرنده
غُيوب	غَيْب	راز، پنهان
الْجُمَلِ	اَلْجُمْلَة	جمله
جُنودُ	جُنْديّ	سرباز
الْأَزهارُ	اَلزَّهْر	شکوفه، گل
عُمّالاً	عامِل	کارگر

اَلدَّرسُ الثّالِثُ		
أُمَمٌ	أُمَّة	امّت، گروه، طایفه
أمثالُ	مِثل	مانند
عَجائِبُ	عَجيبَة	شگفتی
أَسنانُ	سِنّ	دندان
بَقايا	بَقيّة	مانده، آثار
الْأَسماك	اَلسَّمَك	ماهی
زَعانِف	زَعْنَفَة	باله ماهی
أعداء	عَدُوّ	دشمن، خصم
رِمال	رَمْل	شن
جُذوع	جِذْع	تنه
أَجنِحَة	جَناح	بال
أَذيال	ذَيْل	دُم
أفواه	فَم	دهان
أَنْفُسِ	نَفْس	خود، همان
أَقدامَ	قَدَم	پا
أَشِعَّةِ	شُعاع	پرتو
أنواعِ	نَوْع	نوع، قسم

جمع های مکسر درس به درس

اَلدّرسُ الْأَوّلُ		
جمع التکسیر	مفرد	ترجمه
مَواعِظ	مَوعِظَة	پند، اندرز
وَصايا	وَصيّة	سفارش
اَلْقِصَص	اَلْقِصَّة	داستان
اَلْحِكَم	اَلْحِكمَة	کلام موجز، دانش، پند
كُتُب	كِتاب	کتاب، نوشته، نامه
اَلْأصوات	اَلْصَوْت	صدا
حمير	حمار	خر
جِبال	جَبَل	کوه
اَلْأَراذِل	اَلْأَرْذَل	فرومایه، پست‌ترین
اَلْأَفاضِل	اَلْأَفضَل	شایسته، برترین
اَلْأَحاديث	اَلْحَديث	حدیث، سخن
اَلْأعمال	اَلْعَمَل	کار
اَلْأُمور	اَلْأَمْر	کار، فرمان، پیشامد
إِخْوان	أَخ	برادر، دوست
عُيوب	عَيْب	عیب، نقص
مَدارِس	مَدْرَسَة	مدرسه، آموزشگاه
مَلاعِب	مَلعَب	زمین بازی، ورزشگاه
مَطاعِم	اَلْمَطعَم	رستوران
مَنازِل	مَنْزِل	خانه
اَلْمَلابِس	مَلبَس	جامه و لباس
اَلْأَسعارُ	اَلسِّعْر	قیمت
اَلْفَساتينُ	اَلْفُستان	پیراهن زنانه
تَمارينَ	تَمرين	تمرین
اَلْأَفعالِ	اَلْفِعْل	فعل، کُنش
اَلْمَصادِرَ	اَلْمَصدَر	مصدر، منبع
ثَعالِب	ثَعْلَب	روباه
ذِئاب	ذِئْب	گرگ
سَراويل	سِروال	شلوار
أَشْهُراً - شُهور	شَهْر	ماه
مَواقِفَ	مَوقِف	ایستگاه
اَلْأَشياءِ	اَلشَّيء	چیز
عِباد	عَبْد	بنده
أنبياء	نَبيّ	پیامبر
رُسُل	رَسول	فرستاده

DaneshSad
دانش صد

فُنون	فَنّ	هنر
اَلْفُقَراء	فقير	ندار

اَلدَّرسُ السّادِسُ

جُهّال	جاهِل	نادان
اَلْأَسْرىٰ	اَلْأَسير	دربند، اسير
شَدائِد	شَديدَة	گرفتاری، سختی
مَكارِم	مَكرُمَة	بزرگواری
أخلاق	خُلُق	خوی
خِصال	خَصلَة	ویژگی
أصفياء	صَفيّ	برگزيده
أعْراض	عِرْض	آبرو، ناموس
برامِج	برنامج	برنامه
اَلْأَقْرِباء	قريب	نزديک، قوم و خويش
أجور	أَجْر	مزد
اَلْأَعْراب	اَلْأعرابيّ	باديه‌نشين
اَلسِّنين	اَلسَّنَة	سال
اَلْحَقائِب	اَلْحَقيبَة	کيف،چمدان
اَلْفَرائِض	اَلْفَريضَة	واجب دينی

اَلدَّرسُ السّابِعُ

مَشاكِل	مُشكِلَة	مشكل
اَلْأَطفال	اَلطِّفْل	كودک
أوقات	وَقت	وقت
اَلْأَوْسِمَة	اَلْوِسام	مدال
اَلْأَيّام	اَلْيَوْم	روز
اَلْأَطراف	اَلطَّرَف	عضو بدن
إخْوَة	أخ	برادر
رَسائِل	رِسالَة	نامه
اَلصِّعاب	اَلصَّعْب	سخت
زُمَلاء	زَميل	همشاگردی، همکار
الشَّباب	اَلشّابّ	جوان
أشكال	شِكْل	شكل
خُطوط	خَطّ	خط
اَلْأَحِبّاء	اَلْحَبيب	دوست

آلافُ	أَلْف	يک هزار
عُيونُ	عَيْن	چشم، چشمه
اَلْعُلَماءُ	اَلْعَليم	دانشمند
بِحارِ	بَحْر	دريا
اَلْمَلايينِ	اَلْمَلْيون	ميليون
اَلْأَحْياء	حَيّ	زنده
اَلْأَموات	اَلْمَيْت	مرده

اَلدَّرسُ الرّابِعُ

أَلْفاظ	لَفْظ	لفظ، گفتار
بَضائع	بِضاعَة	كالا
أبعاد	بُعد	بُعد، طول، دوری
أوزان	وَزن	وزن
أَلْسِنَة	لِسان	زبان
اَلْحروف	اَلْحَرْف	حرفی از حروف الفبا
مَخارِج	مَخْرَج	جای بيرون رفتن
اَلْأَفراس	اَلْفَرَس	اسب
اَلْغِزلانِ	اَلْغَزال	آهو
اَلْأُصولِ	اَلْأَصْل	ريشه
اَلرِّياحُ	اَلرّيح	باد
اَلسُّفُن	اَلسَّفينَة	كشتی
اَلْأَسْئِلَةِ	اَلسُّؤال	سوال، پرسش
صُوَر	صورَة	عكس
اَلطُّلّابُ	اَلطّالِب	دانش‌آموز، دانشجو
أهرام	هِرَم	هرم
قَواعِد	قاعِدَة	قاعده، دستور
سُيّاح	سائِح	گردشگر
آثار	أَثَر	نشانه
مَلائِكَة	مَلَك	فرشته آسمانی
قُرىٰ	قَرْيَة	روستا
تَواريخ	تاريخ	تاريخ
دُوَل	دَوْلَة	كشور، حكومت
اَلدُّرَر	اَلدُّرّ	مروارید

اَلدَّرسُ الْخامِسُ

اَلْمَعاصي	اَلْمَعْصيَة	گناه
ذُنوب	ذَنْب	گناه
أصحاب	صاحِب	دوست
أصدِقاء	صَديق	دوست
نُصوص	نَصّ	متن
اَلْأَنظار	اَلنَّظَر	ديده، نگاه
قُلُوب	قَلْب	دل
أولياء	وَلِيّ	يار

DaneshSad دانش صد